



مروری
بر يك
سخنرانی

این ملت حافظه تاریخی ندارد؟!

یاد باد که حزبی نیز با همین گونه القات مشتری، جمع میکرد، و این، وسیله ای تازه و حاصل تفکر تازه نیست.

عیب است که با توهینی مخاطب را شرم زدگی ایجاد کنند و او برای حفظ حیثیت خود، ایحطا ناچار شود که وایزند و صحت و سقم مسأله را مورد بررسی قرار ندهند و مدعی، «خود باور» شود و جرأت کند که همه جا این حربه را بکار زنند.

بهر حال عیب است و از مردانگی و انصاف بدور می باشد و مدعا هیچ دلیل ندارد.

آنچه صفت بُت می شود «گزیدگی» دارد، «والائی» دارد، تنها موضع آن حق نیست و این، «اشتباه» هست، اما انحراف نیست با شرط اینکه «بت ساختن» را شما تهمت نزنده باشید، و «پنداری» را بجای «واقعیت» نگرفته باشید که بعدها در آن مورد نیز بحث خواهد شد.

راستی چطور شما از آن برگزیدگان یادتان هست؟ و چطور از مشعل اندیشه های آنها

او چنین ابتدا می کند «انسان به برگزیدگان احترام می گذارد اما درست از آن لحظه ای که شروع به ساختن بت می کند راه را عوض میکند.

(او خود گفت: من بت ساخته ام یا شما پنداشتید که او برگزیده خود را بت کرده است؟ مگر وقتی بت شد یعنی چه؟ او را «والا تر» می بیند و این «والائی صفات» او را بیشتر عاشق «صفت والا» می کند و یا عاشق ذات صاحب صفت؟ و چون عاشق «صفات والا» شد و در آن غور کرد و تفکر و توجه نمود آیا رشد می یابد؟ و یا خراب می شود؟ «تفکر وافی صفات الله» مؤید آن است

گرچه شما اهل این مکتب رایی تفکر و بی بررسی، دانسته اید و حرفهای مکتب را همه «صندوقی» و «در بسته» و «نگشاده» و «بررسی نشده» میدانید.

دانشجویان مقیم فرنگ را هر کدام که قبول نظر شما را کرده باشند «روشتفکر» میشمارید و دانشجویان مقیم ایران را همه «خننگ» و بی تفکر» میدانید.

روشنی میگیرید؟ و مع ذلك اگر جزو این ملت هستید حافظه تان استثنا کار میکند.

به دنبال میگوید: عرب بیابان گرد به ملتی که فرهنگی عمیق داشت و...

معلوم است که شما بطور استثنائی حافظه تاریخی دارید اما در همین حافظه، اشتباهاتی هست که شاید تعمذی باشد و خدا کند که شما تعمذاً فراموش نکرده باشید.

عرب بیابان گرد ننگت: حرام است...

مکروه است، این ها حکم يك مکتب را حکایت میکنند که شارع آن نامش «احمد و محمد» است و شما متأسفانه اگر چه «احمد» نام دارید نمیدانم چرا از مکتب احمد، و اهل مکتب آن باز بیزارید؟ ما برای آنکه رنج شما را کم کنیم و فضای دیار بیگانه را که اقتضای بیگانگی از دیانت را موجب شده است کنار بزنیم شما را «فریبرز» می نامیم و بحث را ادامه می دهیم.

اما در این تعجب هستیم که: بر اساس نوارهای پُر شده از بیان هنرمندان پر آوازه که در آنجاها بسر میبرند و سابقه این غربت نیز بیشتر

از شما دارند و با نظام کنونی نیز در آشتی نیستند اما با حرمت از حقایق یاد میکنند و بخاطر خوشامد نمیدانم کی؟ هر چه از دهان برآمد نمی گویند.

خوشامد نمیدانم کی؟ از آن روی که متن سخنرانی نشان می دهد که مخاطبان هم بگونه ای ابراز قبول نداشته اند و دانشجویان آنجا و اینجا هر که «در بست» با حرف شما موافقتی نداشته اند و یا موافقت نداشته باشند مردود، تاریخ اندیشه، متحجر و یا... هستند.

هم او گوید:

«ایرانی با همه فرهنگش بپاخاست و در برابر تحریف ایستاد و به جنگی اورت و نهضت تصوف را بوجود آورد.

البته در جای دیگر شروع این نهضت را به دو قرن بعد موکول میکند، در حالیکه «حسن بصری» بعنوان اولین صوفی، معاصر علی علیه السلام بود، بگذریم که ممکن است از «تصوف ایرانی» سخن بدارد.

اما کدام تحریف؟ تحریف، یعنی چه؟

متن چه بود؟ شما که حافظه تاریخی دارید، بگوئید که «متن» چه بود؟ که مورد تحریف قرار گرفت آن را ابراز نمائید.

اما باز باید پرسید: نهضت تصوف چه ربطی به این قضیه دارد؟ کتب صوفیه را بخوانید اساس تصوف را ملاحظه کنید کجای قضیه چنین جنگی را تأیید میکند.

سابقه تصوف به نبرد اعراب و ایرانیان موکول نیست (به تاریخ تصوف رجوع کنید) و اینک نقل می کنیم از کتاب سرچشمه تصوف در ایران از... که مقبول شما است.

در ص ۱۱۸ می نویسد: از زمان ابوبکر کلابادی، همه مشایخ تصوف ایران در مباحث خود درباره «سماع» بحث کرده اند.

و در همانجای نویسد: در تصوف مغرب نه تنها آن را (یعنی: سماع و رقص را) روان دانسته اند بلکه به حرمت آن حکم کرده اند.

و در همانجا یاد میکند: فرقه ای از تصوف که سماع را کاملاً روان دانسته و به سماع و رقص جنبه عبادت داده است طریقه مولوی است.

طریقه مولوی در چه زمانی است؟ و نبرد اعراب و ایرانیان کی؟ معلوم است که شما حافظه تاریخی ندارید اما تاریخ و مردم، حافظه دارند.

توضیح: «ابوبکر محمد بن اسحاق بخاری کلابادی (در گذشته به سال ۳۸۰ هـ) صاحب التعمیر، سخنش در تعریف تصوف عبارتست از: تصوف - استرسال، توبه، زهد، صبر، فقر، تواضع، خوف، تقوی، اخلاص، شکر، توکل، رضا، یقین، ذکر، انس، قرب... و بالاخره: توحید العارف، مجاهدات و معاملات، نامیرسد به «سماع» (ص ۱۰۶ همان کتاب)

فاصله زمانی را ببین، و «سماع» را ملاحظه کن که از پس گذار چه مراحل و چه اعمالی و چه احوالی است؟ آیا نهضت کنندگان مورد نظر شما از هنرمندان و دیگران، آن مراحل را گذرانند و سپس به «سماع» پرداختند؟ و یا ابتدا مجلس سماع گسترند و همه آن مبانی را در همان مجلس باختند؟

تحریف را شما می کنید که یک از صدرا میگیرید و مؤخر را مقدم میدارید و همه نظام تصوف را به دلخواه خود تعبیر میکنید زیرا می خواهید حرف شما به کرسی نشسته باشد.

گفتند که شما شاعر آزادگوی هستید (نه رهاگوی و بی اساس گوی) که جایزه ادبی کسب، میکند، اینچنین!!؟ خوب نیست.

اما سابقه تصوف ایران بنابر اقوال آنان که مقبول شما هستند چنین است:

رینولد نیکلسن انگلیسی سابقه تعلیمات صوفیه را در «اراد و یراف نامه پهلوی» پیدا میکند (که خیلی قبل از داستان ورود اعراب به ایران است)

و نیز درباره تصوف ایران گویند: تصوف ایران «حکمتی» است بکلی آریائی محض...

و باز می گویند: نکته اساسی درباره تصوف ایران این است که تصوف، همیشه «طریقت» است، یعنی: مشرب و مسلک فلسفی بوده و نه «شریعت» و «مذهب» و «دین»... و بهمین جهت هیچ نوع عبادات و فرایض و اعمال و اینگونه فرعی که در ادیان

بوده است در تصوف نبوده

... همین لیبرالیسم و آزادی منشی تصوف بوده است که در نظر صوفیه گیر و ترسا و یهود و مسلمان و حتی بت پرست یکسانند و همه میتوانستند در برابر یکدیگر در خانقاه بنشینند و در سماع و ذکر خفی و جلی و هرگونه تظاهر دیگر شرکت کنند (ص ۴۹ و ۵۰ همان کتاب)

متوجه شدید که شما «تصوف» را هم که مطرح کرده اید چرا؟ شما دنبال نوعی «رهائی از همه قاعده ها» هستید و تصوف را بهانه میکنید، اما خویست که از «درست» و «نادرست» لا اقل سخنی نداشته باشید.

«ملیت» نیز قید و قاعده دارد.

«ایرانیّت» نیز بی چفت و بند، یله و رها، و با هر تعریف دلخواه نیست.

«دیانت» آنهم «اسلام» که هرگز این «ول شدگی» را تحمل ندارد.

خویست شما حرف خودتان را بزنید، نه به «تاریخ» حمله کنید و نه به «مذهب» بتازید و نه به «احکام».

و باز شما را به «آزادگی» دعوت میکنم و خوب است اگر هم در دیاری که بعنوان «جلائی وطن» بدانجا رفته اید، حرف می زنید سخن راست بگوئید و حقایق را کتمان نکنید. شما که مدعی «تفکر» هستید. سخن از خود بگوئید، و نه گفته دیگرانی را (که هرگز خوب نبوده اند) برخورد بگردید و در همان هم بغض و کین بر بعضی و آئین و مذهب آنان برانید و کلام همان دیگری را هم «تحریف» کنید.

او، راست و صاف گفت که: ایرانیان، چون به ذوقیات خود پای بند بودند، دنبال طریقه و مسلکی می گشتند که از قید مقررات دینی برروند، راه گریز را در «تصوف» دیدند و اولین سیله آن را هم «شعر» قرار دادند.

و هیچ «حکم» و «تحریف حکم» و نظیر اینها مطرح نبود.

و آنقدر همان ایرانیهای اهل ذوق معرفت داشتند که نیامدند مثل شما به همه تله بزنند و آئین ها را سخیف بشمرند، و «صندوق بسته» و «آلت معطله» و «تعصب و تقلید» و

دهها بد دیگر بگویند و کلمات «حرام زاده» و... از دهان يك مدعی «آزادنگری» مثل شما، بر آورند

تا بتوانند حرف خود را (که آن هم عاریه از دیگری است) بعنوان يك «از خود جوشیده» و «از دل برآمده» در دنیا غربت، به جوانانی ناآگاه، القا کنند.

آری، آن ایرانیان اهل ذوق، معرفت داشتند، نظرات خود را در میان خواص و کسانی که آمادگی ذهنی و علمی برای درك آنها داشتند رواج میدادند، و در میان عام «مسلك جوانمردی یا فتوت» را منتشر میکردند.

اینك به مأخذی که حرف شما را صمیمانه تر از شما نقل میکند، عیناً مواجهه میداریم:

«سرچشمه تصوف - ص ۵۲/۵۳/۵۵:

علت اساسی ظهور و رواج تصوف در ایران این است که: ایرانیان در نتیجه قرنهای زندگی در تمدن مادی و معنوی... در زیبایی شناسی بر همه ملل آسیا برتری داشتند و در هنرهای زیبا مانند: نقاشی و پیکرتراشی و موسیقی و هنرهای دستی و فلزسازی و بافندگی و صنایع دیگر بحد کمال رسیده بودند.

تخصیقات و محدودیتهائی که پس از دوران سامانی در ایران پیش آمد با طبع زیبایی پسند ایرانی (که ذوقیات را در چند قرن از نیاکان خود ارث برده بود و یادگار گرانبھائی میدانست سازگار نبود) در پی مسلك و طریقه ای می گشت که این قیدها را در هم نوردد و آن آزادی دیرین را دوباره بدست آورد، تصوف بهترین راه گریز برای رسیدن به این آزادی فکری بود. بهمین جهت از آغاز، متصوفه ایران سماع و موسیقی و رقص را که ایرانیان به آن خو گرفته بودند نه تنها مجاز و مباح دانستند بلکه در برخی از فرقی تصوف آنها را نوعی عبادت شمرند.

... یکی از نخستین وسایل که صوفیه برای استرضای این نگرانی ایرانیان اختیار کردند شعر بوده است.

همیشه صوفیه ایران تصوف را در میان خواص و کسانی که آمادگی ذهنی و علمی

● گرچه شما اهل این مکتب را بی تفکر و بی بررسی، دانسته اید و حرفهای مکتب را

همه «صندوقی» و «در بسته» و «نگشاده»

و «بررسی نشده» میدانید

دانشجویان مقیم فرنگ را هر کدام

که قبول نظر شما را کرده باشند

«روشنفکر» میشمارید و دانشجویان مقیم ایران را

همه «خنک» و «بی تفکر» میدانید

یاد باد که حزبی نیز با همین القات مشتری جمع میکرد

و این، وسیله ای تازه

و حاصل تفکر تازه

نیست.

برای درك آن داشته اند رواج داده اند، و در میان عوام «مسلك جوانمردی یا فتوت» را منتشر کرده اند. (پایان)

«خوی گرفتن به امری» و «آن را رها نکردن» و «راه گریز طلبیدن از قید و منع» چیزی است و «حکم يك مذهب» را رد کردن و یا «تحریف دینی پنداشتن» و «برپندار خود اصرار ورزیدن» و هر کس را که مقابل او بود بی فکر و بدفکر، و سخیف رأی و بیابانی، شمرند، چیز دیگر است.

و این، بس نازوا است و متأسفانه شما، همان گفته اید که خود آن را «شعار...» نامیده اید.

با این تفاوت که آنها مدعی نقل از «حق و مکتب حق» هستند و تعبیری از «فماذ ابعد الحق الضلال» و «معکم معکم لامع غیرکم» را در گفتار دارند گرچه عامل نباشند.

ولی شما مدعی نقل از هواهای خودتان هستید گرچه نامش را «عقل» بگذارید و «تفکر»، باز هم ایتقدر قداست نباید برایش قائل شوید که هم تراز «حق» آن را فرض کرده

باشید.

منظور از کلمه «ما» در نقل آنها «مکتب ما» و دیانت ما است. که علیه آن، باطل است.

ولی منظور از کلمه «ما» در نقل شما «دیانت حق» نیست و نظرات و اندیشه های شما است که قابل بحث تواند بود و رد آن کفر نیست.

دنباله بحث آنکه:

تعجب می کنید اگر بگوئیم: با ورود عربها به ایران، «احکام» به ایران وارد نشد که حرام کنند اموری را و مکروه بدارند اموری را و... بلکه چهار پنجم مسلمانان صدر اسلام، ایرانی بودند (به تحقیقات امام شوشتری و دیگران در این مورد رجوع کنید). یعنی: پیش از آنکه به نقطه حمله عرب به ایران برسید، ایرانیان، اهل احکام و شریعت بودند.

و اتفاقاً، آن سپاه عرب که به ایران آمد، و غلبه یافت، اهل احکام نبودند و اهلیت اسلامی مقبول نداشتند و ما که آنها را حاکم و اهل حکم و دانای احکام نمیدانیم. آنها کتابها را هم می سوزاندند. کتابخانه ها را هم

آتش میزدند، فرشهای گرانها را هم پاره میکردند و خیلی از این قبیل چیزها... .

باید پرسید که چطور شما دریافت احکام را در این موارد هنری و معماری و موسیقی از آنها گرفته‌اید و سخت به شما بر خورده است؟ و بعد پسندیده‌اید حمله تصوف را، و باز صوفی نشده‌اید؟ و عجیب آنکه چون غالباً در طول تاریخ، صوفیه و خانقاهها تحت حمایت و عنایت دربارها و درباریها اداره میشده‌اند و لفظ «شاه» در القابشان زینت فراوان دارد شما هم هنر و موسیقی محفوظ مانده ایرانی را پس از قیام تصوف، به صورت «بته جقه» جلوه کرد و کنده‌کاریهای تخت جمشید را به چشم شما رساند.

شعله‌های آتشکده‌ها را تجسم داد و از میوه مقدس زرتشت یاد آورد و بالاخره سرش به «تاج کیانی» می‌مانست.

گفته‌اید: ملتی... در برابر بیداد مَنع‌ها و روحانیان زرتشتی که تسمه از گرده‌اش کشیده‌اند فریب عربها را میخورد (زرتشتیان ایران باید تحقیق خود را عرضه کنند که چنین بود یا نه؟ و این آقا به تحریف تاریخ اسلام که پرداخته، شاید تاریخ زرتشتیان را هم بی‌میل نیست که تحریف کند، چون با «روحانی» بد است، در هر دین که میخواهد باشد، از آئین زرتشتی، تلویحاً تمجید میکند اما «روحانی» زرتشتی را میکوبد. اما با اسلام رویه‌گریان را پیش گرفته است (آن غریبه‌های کهنه و سیاسی تاریخ را) که همیشه بجای کلمه «مسلمین» کلمه «اعراب» را بکار میبردند و به صغیر و کبیر ترخمی ندارد و همه را بخاطر اینکه خود معاصر انقلاب اسلامی است، به باد دهان کجی و بدگوئی می‌کشد.)

غافل از آنکه مسلمانهای ایرانی، از مسلمین بیرون ایران، دعوت میکردند (همچنانکه مسلمین مدینه، یسامبر و اطرافیان را به «یشرب» دعوت کردند و مدینه‌النبی را بنیاد نمودند.)

فریبی در کار نبود، و شما حافظه تاریخی خود را از دست داده‌اید که چنین میگویند.

در همان صحنه‌های نبرد، مشاوره امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با «ابن

خطاب» در مورد آن نبرد دارید که چقدر «والا» است و ارجمند (به نهج البلاغه - ج ۱ - رجوع کنید.)

و در انتهای همان نبرد، فتوای همان وجود مقدس (امیرمؤمنان) را درباره دین ایرانیان دارید، که ایرانیان را «اهل کتاب» معرفی می‌کند و بجای قتل، «جزیه دادن» را حکم می‌کنند.

و شما دارید حرمت خاندان خسرو پرویز را (مبنی بر اینکه عزیزان هر قومی را عزیز بدارید و خواری مگردانید.)

و شما دارید، تزویج بانوی مکرمه «شهربانو» را در خانواده امامت

و بالاخره شما دارید آنهمه عشق و علاقه ایرانیان را نسبت به خاندان عصمت و طهارت، که همچنان در طول تاریخ باقی است (افسوس که شما حافظه تاریخی ندارید)

و شما دارید دعوت دانشگاه جندی شاپور را از امیرمؤمنان برای تدریس درس شیمی (به کتاب: خداوند علم و شمشیر رجوع کنید)

و شما دارید آنهمه ایرانی پاک نفس را در یاری رسول خدا و همکاری با حکومت علی علیه السلام

و شما دارید آنهمه بناگذاری علوم و فنون و معماری و شهرسازی و نظیر اینها را از علی علیه السلام و شاگردانش (به کتاب تأسیس الشیعه از علامه صدر - به کتاب علی، معیار کمال رجوع کنید.)

و آنهمه تجلیل را که پیش از صد دانشمند غربی مقبول شما، از آن «امام مکتب» بعمل آورده‌اند ملاحظه کنید، تعصب مکنید، مرنجید، حق تلخ است اما ضروری است چشیدنش.

شما در یک دانشگاه خارج از ایران و از اهمیت «مغز» صحبت می‌کنید و بی‌خبر و بی اطلاع از همه چیز، میگویند: ملتمان، در تمام طول تاریخش، امکان تعقل، امکان تفکر، امکان به کار گرفتن چیزی را که بهش می‌گویند «مغز» نداشته است.

واقعاً تاریخ منتظر ماند که «بی‌مانندی مثل شما» بوجود آمده و فخر ایران باشد، اینهمه بی‌خبری، و اینهمه خودخواهی خاص

شاعری است که در هیچ رشته آن دانشگاه که در آن، سخن میراند، تخصص ندارد و مغزش کنار نکرده است و این خصیصه «شعر» است که فوری پای بر سر «فرقدان» می‌نهد و خود را قراتراز «عالم آدم» می‌داند و می‌بیند و قبل از «دماغش»، دماغش بزرگ می‌شود.

به همه مردم فهمیده و دانشمند تاریخ، بد میگوید و همه را «بی فکر» می‌نامد و خود را «متفکر محض» و «فهمیده» و «قاضی تاریخ» (با همه بی حافظگی) می‌انگارد.

کاش می‌دانست که شاعر نیز مایه از «دل» دارد و نه از «مغز»، که او خود نیز اهل کارگیری از «مغز» نیست که چنین داورها کرده است. معذورم بدانید از پاسخ بسیار نارواهای دیگر که محظورم.

او خود بر آنها جواب دارد آنجا که گوید: «بعید نیست پاره‌ای از برداشته‌ایم «نادرست» بوده باشد»

«خطر» کم دانستن، از خطر «ندانستن» بسیار بیشتر است»

خوب: ما که رفتیم و از اون بالا داریم نگاه می‌کنیم.

برایمان یک سؤال مطرح میشود که همه اینها (این ادیان و مذاهب) که نمیتوانند بر حق باشند.

من در مقامی نیستم که به حق و یا ناحق بودن این مذهب و آن مذهب حکم، بدهم و فتوا بدهم.

... پذیرفتن احکام و تعصب ورزیدن بر سر آنها توهین به شرف «انسان بودن» است.

... فقط به این سبب که یک لحظه نرفتیم از آن بالا بهش نگاه کنیم.

هیچیک از طرفین دعوی طالب رسیدن به «حقیقت» نیست فقط میخواهد عقیده سخیفش را به کرسی بنشاند.

آیا این توهین به منزلت انسان نیست که این چیز شگفت انگیز، آن اسباب موسوم به «مغز» و «سیستم فکری» فقط و فقط در عرصه خاک در تملک او است. و آنوقت گوسفندوار به دنبال احکام غالباً بیمارگونه‌ای می‌افتد، و این مفکره زیبای نوآفرین را بلا استفاده